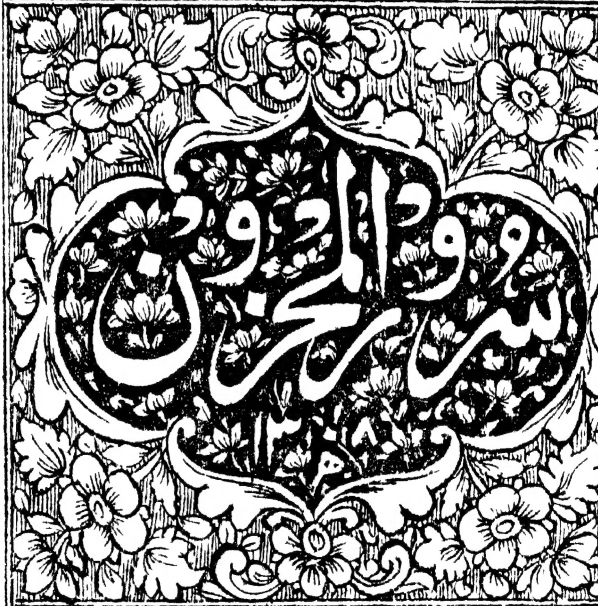


وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ

الحججته والمنة كتر ترجمه كتاب هدايت انتساب نور اليون في الخيص سير الامين المامون اعني



از حضرت شاه ولي الله محدث دلهوي رحمه الله باهتمام بنابر خط فطموهوي محمد عبدالاحد صاحب المطبعة

مطبعة في واقع دلهي طبع گرد

و مادر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمنه است بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مرة و ولادت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه متحقق شد از شهر ربیع الاول از سالی که واقعه فیل در آن بود بعضی گفته
 است ربیع دوم و بعضی گفته اند بتاریخ نسوم و بعضی گفته اند بتاریخ دو از دهم و غیر این اقرار نیز گفته اند باطل
 شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حرکت آمد کوشک کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد از آنجا
 چهارده کنگره و بر دآتش فارس و نموده بود پیش از آن نذر سال و خشک شد چشمه ساده و شیر داد آنحضرت
 را صلی الله علیه و سلم علیمه بنت ابی ذویب و نزویک علیمه تنگافند سینه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و
 پر کردند آنرا بدانش و ایمان بعد از آن که بیرون آوردند نصیب غیطان را از آنجا و نیز شیر داد آنحضرت را
 صلی الله علیه و سلم ثویبه کثیرک ابی لب و در کنار داشت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم ام ایمن حبشیه که ناشر
 بر که است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ام ایمن را میراث یافته بودند از پدر خود عبد الله پس چون کلان
 شدند آن را آزاد ساختند و در نکاح زید بن حارثه دادند و وفات یافت عبد الله و ولد آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در شکم والدۀ خود بودند و بعضی گفته اند که طفل دو ماه بودند
 و بعضی گفته اند طفل هفت ماهه و بعضی گفته اند طفل هشت ماهه و وفات یافت والدۀ آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حال آن که آنحضرت صلی الله علیه و سلم طفل چهار ساله بودند و بعضی گفته اند طفل شش ساله و متکفل پرورش آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم شد جد آنحضرت عبد المطلب چون عمرش یف بهشت سال و دو ماه و ده روز رسید
 عبد المطلب وفات یافت پس متکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه و سلم شد ابو طالب چون عمر آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم به دو از ده سال و دو ماه و ده روز رسید بیرون آمدند همراه عم خود ابو طالب بجانب شام پس چون
 بشهر بصری رسیدند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بحیرار اهب و دید و شناخت بعلاتی که میدانست پس پیش آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرفت و گفت ای بن رسول رب العالمین است
 خواجه فرستاد این را خدا را تعالی تارحمت باشد جهانیاں را هر آئینه و قتی که شما آمدید نه مانع هیچ سنگی و نه درختی
 مگر که بسجده افتاد و سنگ و درخت سجده نمی کنند مگر پیغمبر را و هر آئینه صفت می نمایی یا هم در کتابهای خود گفت
 ابو طالب را اگر ایشان را بجانب شام بری البته خواهند کشت یهود پس ابو طالب آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
 بکعبه باز فرستاد و بعد از آن آن حضرت صلی الله علیه و سلم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با میسر و غلام خدیجه و را
 تجارتی که برای خدیجه بود پیش از آن که در عقد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آید پس چون واصل شدند در شام فرو دادند

۲
2977.2
SHA

55227

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد سپاس خدای تبارک و تعالی، کشانیده در مای عطا بخشنده غلغله نای بدی، و درود و سلام بر محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم آن پیغامبر عالی مقام که مبعوث شدند تا باشند آوای راه ظاهر هر آنکس که راه راست جوید و از راه
با هر چه هر کس که از حد فرمان گذرد و بر آل و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمان که زنده ساختند سنت را
تا قیام قیامت میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی کان الله لمانی الآخرة و الاوای که بعضی اعتراف اجتناب
و اجله اولی الالباب و فقه الله لما یجب و یرضی و جعل ما کلم الی الدرجات العلی ازین فقیر ترجمه کتاب نور
العیون فی تلخیص سیر الامین المأمون که فراهم آورده علامه زمان شیخ ابوالفتح محمد بن محمد المشتهر بسید الناس
ست قدس الله سره العزیز در خواستند از اجابت مسئول ایشان چاره ندید و در بعضی موضع بسبب ضعف
روایتی که مصنف اختیار کرده یا مثل آن از اسباب زیادت و نقص و تبدیل تصرف کرد و قبل الله ذلک
منی و منه و جمله غایب الوجوده اکرم الله ان قریب بحیب روف رحیم و سمیت بسر و المحزون فی ترجمه تور العیون +
پیغامبر ما محمد صلی الله علیه و سلم بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن
مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر
بن نزار بن معد بن عدنان این قدر متفق علیه است و ما بعد عدنان تا حضرت آدم علیه السلام اختلاف بسیار است

کتاب طریقه نبوی
صلی الله علیه و سلم
از سید مراد
خانان شیب
متخلص بنوری
سره ۱۴

آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیر سایه درختی نزدیک صومعه راهبی پس گفت آن راهب که فرو نیامده است به این
 درخت هیچگاه مگر بیخاموشی گفت میسره که چون نیم روز می شد و گرمی بنهایت میرسید و فرشته فرود می آمده و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم ساینه می کردند و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازان سفر رجوع کردند زکاح آوردند و خدیجه
 بنت خویلد را و در آن حال عمر شریف بست و پنج سال و دو ماه و ده روز بود و غیر این نیز روایت کرده اند و
 چون عمر شریف بسی و پنج سال رسیده حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجر اسود را بدست شریف خود و چون
 عمر شریف بچهل سال و یک روز رسید خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم فرستاد به نبوت و انذار و بشارت و آمد
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم جبرئیل علیه السلام در غار حرا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمود من خوانده ام تم
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود پس تنگ گرفت مرا جبرئیل تا آنکه بنایت رسیدت من بعد ازان مرا بگذاشت
 پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم خوانده نمیدم باز مرا تنگ و بر گرفت و در لزبست سوم گفت اقرأ باسم ربک
 الذی خلقنا قوله تعالی ما لم یعلم و آید ان نبوت بود در بعض اقوال روز و شنبه هفتم ماه ربیع الاول بعد
 ازان ببانگ بلند اظهار کردند حکم خدا تعالی را و رسانیدند پیغام او را و در تنگخواهی قوم دروغ نداشتند
 اهل مکه از فراطید انشی باید ازبر خاستند و محاصره کردند آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در شعب پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اقامت کردند در آنجا در محاصره مدتی کم از سه سال و اهل بیت نیز در محاصره ماندند بعد ازان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیرون آمدند از محاصره و در آن وقت عمر شریف چهل و نه سال بود بعد ازان
 به هشت ماه و بست و یک روز وفات یافت ابو طالب وفات یافت خدیجه بعد از ابطال بست و روز چون عمر
 شریف به پنجاه سال و نه ماه رسید در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم جن نصیبین آمدند و سلام آوردند
 و چون عمر شریف به پنجاه و یک سال و نه ماه رسید خدا تعالی آن حضرت را بمعراج مخصوص گردانید نخست
 از مابین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس بردند بعد ازان براق حاضر کردند پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بدان سوار شدند بعد ازان برداشته شدند آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسوی آسمانها
 و فرض گردانیده شدند تا بنجگاه و چون عمر شریف به پنجاه و سه سال رسید هجرت کردند و آمدند مکه بسوی
 مدینه روز و شنبه هشتم ربیع الاول و داخل شدند در مدینه روز و شنبه و آنجا اقامت نمودند و ده
 سال تمام بعد ازان معوقی شدند و در آنجا و در تاریخهای مذکوره علما را اقوال مختلفه هست که در کتب مطوله
 آن یافت را بود و غزوات آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین مدت است و پنج بقولی است و هفت کارزار

صلی الله علیه و سلم
 که در مدینه
 ماند که در آن
 اقامت داشت

و سخی ترین و کریم ترین ایشان هرگز نه بود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدهم و شب نمی ماند در خانه آن حضرت و بیماری دند و دهی و اگر باقی می ماند چیزی و نمی یافتند کسی را که بگیرد و بناگاه شب می شد هرگز بخانه خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه شوند از آن چیز و برسانند آنرا بجهت آن و هرگز نمی گرفتند از آنچه الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر قوت یکساله اهل خود از از آن تر جسته که بدست می آمد مثل خرما و جو بعد از آن ایشان میکردند دیگران را از قوت اهل خود تا آنکه احیاناً محتاج می شدند بقوت پیش از گذشتن سال و آن حضرت بودند راست گوترین مردم در سخن گفتن و وفا کننده ترین ایشان و عزم ترین ایشان و خصلت و نیکیه ترین ایشان در صحبت و حلیم ترین مردم و با حیا تر از دختر ناکه خدا که در پرده خود باشد و فردا نازنده نظر بر زمین بود نظر آنحضرت صلعم بسوی زمین زیاد تر از نظر آن حضرت بسوی آسمان بیشتر نگریستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگونه چشم بود و بودند بسیار ترین مردم باعتبار تواضع قبول میفرمودند دعوت کسی که دعوت کند غنی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده و مشفق ترین مردم بر خلق الله کج میساختند و آوند را برای گریه پس بر نمیداشتند آن را تا وقتی که سیراب شود آن گریه از غایت شفقت و بودند عیف ترین مردم یعنی شہوات و لذات نفس نفیس غالب نبودند و بسیار ترین مردم در گرامی داشتن یاران خود و در از نمیکردند پائی مبارک خود را در میان ایشان و جای را فراخ میساختند چون بسبب از و حام تنگ میشد و از انوی آنحضرت صلعم بیشتر غنی شدند از انوی همینین خود هر که آنحضرت را بناگاه دید هببت خوردی و هر که صحبت داشتی نهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت صلعم رفیقان بودند که پیوسته مگر و اگر آنحضرت صلعم بودندی اگر آنحضرت صلعم چیزی میفرمودند ایشان خاموش شدند یا تا سخن آنحضرت صلعم شنوند و اگر بجزی امر میفرمودند شتاب کردند بسوی فرمان آنحضرت صلعم ابتدا سلام می کردند با هر که ملاقات می نمودند و ترزین و جل میگردند برای ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه مثل آن نجس میکردند از اصحاب و سوال میکردند از احوال ایشان پس اگر کسی بیمار بودی عیادت وی میکردند و اگر در سفر زفته بودی برای او دعا میکردند و اگر مرده بودی در حق وی انالله و انا الیه راجعون میگفتند و از پس او دعا میفرستادند و اگر کسی معلوم میکردند که آزرده شده است بسوی او میفرستادند آنکه داخل شوند بر وی و در خانه وی و برون می آمدند بسوی باغهای یاران خود و میخوردند ضیافت ایشان را و استمالت میکردند دل اشرف قوم را و گرامی میداشتند اهل فضل را و در ریغ نمیداشتند تانہ روی از آن بچس و قبول میکردند

و طواف کردند و هفت شوط بعد از آن استقامت کردند و آنجا ایستادند که آب نهر در آن جمع می‌کنند پس از آنجا
 آب خواستند و ثنای اول فرمودند بعد از آن بنی رجوع کردند و چون سوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند و
 به محاسبه فرود آمدند و از آنجا امر کردند و عائشه رضی الله عنها را که از تنگیم اهرام بسته عمره تمام کند و بعد از آن
 امر فرمودند لشکر را بکوچ کردن و طواف و اداع کردند و متوجه شدند بسوی مدینه اما عمر مای آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم پس چهار روز و نهم در راه ذی قعدة و بود و آنحضرت میانه قد سفید رنگ آ میخست
 بسرخ در میان هر دو شانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم قدری بعد بود و می آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسیدند
 بزمنه گوش و بعد بیری نرسیده بودند در سروریش آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیست موی سفید بودند
 پیر روشن می درخشید روی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مانند ماه شب چهاردهم نیک تن و معتدل بدن بودند
 اگر خاموش میشدند ظاهر میشد بر آنحضرت صلعم مهابت و بزرگی و اگر سخن می‌گفتند ظاهر می شد بر آن حضرت
 صلعم لطف و نازکی اگر کسی از دور میدید جمال و نازکی ادراک میکرد و اگر از نزدیک میدید ملامت و شیرینی
 می نمید گشایدین گفتار بودند آنحضرت صلعم و کشاده پیشانی در از و باریک ابرو و غیره پیوسته بلند بینی نرم خنجر
 کشاده دمان روشن و کشاده دندان میان دو شانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاتم نبوت بودنی گفت
 صفت کنند آن حضرت صلعم که نرسیده ام پیش از آن حضرت و بعد آنحضرت صلعم مثل آن حضرت و
 آن حضرت صلعم فرمودند نام من محمد است و احمد و مای که بسبب من نابود می کنند خدای تعالی کفر را و عاشر
 که پیش از همه بخشود خواهم شد و عاقبت که بعد من هیچ نبی نخواهد شد و در روایت دیگر گفته و بنی التوبه و بنی الحزمه
 و بنی النضر و بنی امیه و خدایتعالی آن حضرت را سعی ساخت به تبخیر و تخریب و زوف و حیم و حیمه و لعالمین و محمد و
 احمد و طه و نلیس و مزل و مدثر و حمید و رآینه سحان الذی امری بعده لیل و عجب الله در آیه و ائنه لما قام
 عسب الله مدعو و منذر و آینه انما انت منذر و اسمای دیگر نیز نماذکر کرده اند و این اسماء
 بیان صفات آن حضرت است صلعم و سوال کرده شده عائشه رضی الله عنها از خلق آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم گفت بود خلق آن حضرت صلی الله علیه و سلم قرآن مجید بخشتم می آمدند بر وفق غضب قرآن و خوشنود
 می شدند بر حسب خوشنودی قرآن و به خوشتم می آمدند بر افس خود و انتقام نمی کشیدند برای نفس خود
 لیکن وقتیکه ضائع کرده می شدند حق از حقوق خدایتعالی انتقام می کشیدند محض بر افس خدا و چون
 بخشتم می آمدند هیچکس تاب بخشتم آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمیداشت و بود و آنحضرت شجاع ترین مردم

و در میگذاشتند و عیادت بیمار آن میکردند و فقیران را دوست میداشتند و بالایشان هم نشینی میکردند
 و بر جثه ایشان حاضر میشدند و حقیرانی داشتند هیچ فقیر را بسبب فقر او و همبختی نمی خوردند از هیچ
 پادشاه بسبب پادشاهی او و بزرگ میداشتند نعمت الهی را اگر چه اندک باشد و بنکوحش یاد نمی کردند
 از آن نعمت هیچ خصمت را هرگز عیب نمیکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن طعام داشتند تناول کردند و الا
 ترک نمودند و خبرداری احوال همسایه میکردند و همان را اگر امانی میداشتند و بودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 زیاده تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در تازه رویی هیچ وقت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نکند
 در غیر عمل برای خدا یا تعالی یا اشتغال ب حاجت ضروری و اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر اختیار
 کردند آسان ترین آنها الا آنکه در و سه قطع رحم باشد و اگر قطع رحم بود از وی دورترین مردم بودند و
 یعنی بالغ و جوهر از وی احترام میکردند و سختند پا پوش خود را و میبند میکردند جامه خود را و سوار میشدند
 بر اسب و استر و در از گوش و در و لیف میساختند پس پشت خود غلام و غیره آن را مسح میکردند و رو
 اسب خود را گوشه آستین خود یا به گوشه چادر خود و آنحضرت دوست نمی داشتند فال را و ناپسند میکردند
 طیره را و فال عبارت از آن است که کسی چون بکارت متوجه شود و کلمه نیک بگوش و سه ریشل یا باشد
 و یا سالم با سماع آن خوش وقت شود و طیره عبارت از شکون بدست که از گذشتن حیوانات بجانب
 راست و چپ یا آواز کردن زراغ و مانند آن گیرند و چون حاصل میشد چیزی که آنرا دوست میداشتند
 میفرمودند الحمد لله رب العالمین و چون حاصل میشد چیزی که آنرا ناپسند میکردند میفرمودند الحمد لله
 علی کل حال و چون بعد فراغ از طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم طعام برداشته میشد میفرمودند
 الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و اارانا و جعلنا مسلمین و بیشتر نشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم رو بقبله بودی
 بسیار میکردند و کرد کم میگفتند سخن بیوده و در از میگردند و غار را و کوتاهی ساختند خطبه را و طلب
 مغفرت می کردند از خدا و تعالی در یک مجلس صد مرتبه و شنیدنی شد سینه مبارک را در حال نماز
 آوازی مثل آواز جوش دیگ مس بسبب بکا و آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی میداشتند روزی و شنبه و روز پنجشنبه
 و سه روز از بهرام و روز عاشورا و کم بود که روز جمعه بے روزه باشند و در هیچ ماهی بیرون رمضان
 چند آن روز نمیداشتند که در شعبان و یکی از خواص آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که در خواب میفرمودند
 چشمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم دینی خفت دل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب انتظار روحی و متوجه شدن

این حدیث صحیح است
 در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

مژده نازنده توانا توان نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سخن راست گفتن یکسان بودی و نیکنده
 هیچکس را که پس پشت آنحضرت صلعم راه رود میفرمودند بگذارید پشت مرا برای فرشتگان و نیکنده هیچکس
 که پیاده رود همراه آنحضرت صلعم و قتیله سواره میرفتند تا آنکه او را نیز سوار کنند پس اگر وی از سوار شدن امتناع
 کردی میفرمودند از من پیشتر و مقام مطلوب خود خدمت میکردند کسی را که خادم آن حضرت صلعم بودی و
 آنحضرت صلعم غلامان و کنیزکان بودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن جماعه بلندی و تمیز میکردند و خود را
 و پوشیدنی آنش گفت رضی الله عنه که خدمت کردم آنحضرت را قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت داشتم
 با آنحضرت صلعم و در حضرت در سفر مگر خدمت آنحضرت صلعم بسیار بود از خدمت من آن حضرت صلی الله علیه وسلم
 را در هیچگاه نگفتم مرا آفت و آن کلمه تنگدلی و ناخوشی است و نه فرمودند چیزی را که کردم چرا کردی و نه چیزی
 را که نکردم چرا نکردی و بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری پس امر کردند بدست ساختن کوسفندی
 پس شخصی گفت ذبح این بز من دیگر گفت پوست کنان این بز من دیگر گفت بختن این بز من
 من آنحضرت صلعم فرمودند بهم آوردن همه بز من آن جماعه عرض کردند که بجای آن حضرت صلعم ما
 این کار را کفایت کنیم فرمودند میدانم که شما بجای من کفایت توانید کرد و لیکن من نمی پسندم آنکه تمیز کنم
 و بیندیزی جویم بر شما هر کینه حق تعالی مکرده میدارد از بنده خود این خصلت را که تمیز باشد از میان یا ران
 خود بعد از آن ایستادند و جمع کردند همه را و بودند آنحضرت صلعم در سفری پس فردا آمدند از شتر بسوی نماز بعد
 از آن رجوع کردند بسوی شتر پس بعضی اصحاب آنحضرت عرض کردند یا رسول الله کجا میرید فرمودند میخواهم
 که بند کمرهای شتر خود را عرض کردند که ما بند کنیم بانی او را فرمودند بناید که کسی از شما دطلبه از مردمان اگر چه
 در یک پاره از مسواک باشد و آنحضرت صلعم نمی نشستند و نمی برخاستند مگر با ذکر الله تعالی و چون میرسیدند بجا
 نمی نشستند بجا که منتهی میشد مجلس یعنی اول که مجلس سیدند بجا نمی نشستند و قصد صدر مجلس میکردند و بزمین
 خصلت امر میکردند مسلمین را هر کوی را از هم نشینان خود نصیب وی میدادند یعنی بحسب حال هر کسی اگر ارام و توهم
 مبذول میداشتند نمیدانست بزمین آنحضرت که کسی گرمی ترست از وی نزدیک آنحضرت صلعم یعنی بوجهی
 با هر کوی بنشاست میکردند که هر کس میدانست که وی گرمی ترست و اگر کس با آنحضرت صلعم می نشست آنحضرت صلعم
 بر بنجی استند از آن مجلس تا آنکه آن شخص بر خیزد مگر آنکه ضرورتی پیش آید پس طلب افزون می کردند از وی و در و بر
 کسی نمی گفتند آنچه وی ناخوش دارد و مقابل نمی کردند بدخوئے و بے ادبی کسی را بمانند آن بلکه عفو میکردند

شرح بعضی گفته اند آن چادر غلط بود و بخطو مسخ و می پوشیدند انگشتری از سیم که نقش آن محمد رسول الله
 بود و در خضر دست راست و گاهی در خضر دست چپ و خضر نام خردترین انگشتان است و دوست میداشتند
 خوشبو را و ناخوش میشدند از بوی بد و می فرمودند هر آینه الله تعالی نهدا ده است لذت من زنان
 و خوشبو و گردانیده است سردی چشم من در نماز و از اجناس خوشبو استعمال میکردند غالبه و آن
 خوشبویی است مرکب نوبه مشک را تنها و بخوری گرفتند از عود و کافور و سمرمه میکردند با نهد و آن
 قسم اعلی است از اقسام سمرمه و گاهی سمرمه میکشیدند سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ و گاهی
 سمرمه می کردند در حالت صوم و بسیار استعمال میکردند و همین را در سمر و رویش خود و استعمال در بدن میکردند
 یک روز در میان و سمرمه میکردند بر عایت عدد طاق و دو دست ^{روشنیت خیره} داشتند ابتدا کردن از جانب
 راست در شانۀ کردن و تحلیل پوشیدن و مهارت کردن و در سمرمه کار و نظری کردند در آئینه و در
 سفر از آن حضرت جدائی شد چند چیز میشدند و سمرمه دان و آئینه و شانۀ و مقراض و مسواک و
 سوزن و در شسته و آن حضرت صلع مسواک میکردند و ششی است بار پیش از آنکه خواب روند و بعد خواب
 بتهجد برخاستند و وقت بر آمدن برای نماز صبح و آن حضرت صلع حجامت می کردند یعنی خون میکشاندند
 و آن حضرت مزاج میکردند و نمی گفتند در مزاج مگر سخنی راست یکبار شخصی بخدمت آن حضرت آمد و گفت یا
 رسول الله سوار کن مرا بر آشتی فرمودند سوار کنم ترا بر بچه ماده شتر گفت بچه مرا نتواند برداشت آن زمان
 ویرا گفتند نمی باشد شتر مگر بچه ماده شتر و دیگر بار زنی بخدمت آن حضرت صلع آمد و گفت یا رسول الله شوهر
 من بیمار است و وی حضرت را صلع می طلبید فرمودند همانا شوهر تو آنست که در چشم وی سفیدی است مراد
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم سفیدی بیغول چشم بود و آن زن سفیدی ندیدم که مانع نظر باشد فمی پس
 باز گفت آن زن و یکبار چشم شوهر خود را شوی و شش گفت ترا چه شد که چشم من یکشانی گفت خبر داد
 مرا آن حضرت صلی الله علیه و سلم که در چشم تو سفیدیت شوهر گفت یکپس نیست الا در چشم وی سفیدی
 و زن دیگر بخدمت آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کرد یا رسول الله دعا کن سبحانه خدا استعاضه
 تا مراد در بهشت داخل کند فرمودند ای ام فلان در بهشت هیچ پیر زال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه
 کنان از مجلس آن حضرت صلی الله علیه و سلم بازگشت فرمودند او را خبر دهید که داخل نخواهد شد در بهشت
 و حالت بیری یعنی از سر نوجوان خواهد شد و در حالت جوانی در بهشت در آید هر آینه خدا تعالی میفرماید انا انشا

بجانب قدس چون آنحضرت می فرستند شنیده میشد دم آنحضرت صبر و غلظت از آنحضرت ظاهر میشد و آفتاب
 منکسرت که بعضی خفنگان شنیده میشود چون میدیدند در خواب چیزی که پسند میکردند می گفتند هو الله
 لا شریک له و چون محل خفتن آرام میگرفتند میگفتند رب قبی عذابک یوم تبعث عبادک و چون بیدار میشدند
 می گفتند الحمد لله الذی احیانا بعدا ماتنا و الیه النشور و بخوردند صدقه و تناول میکردند هدیه را و صدقه
 آنست که برای طلب ثواب بفقیران دهند و خصوصیت این شخص منظور نباشد و هدیه آنست که برای اکرام
 این شخص باشد و اگر کسی هدیه بخندمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرستاد آن حضرت صلی الله علیه و سلم بمقابلت
 آن مثل آن یا بهتر از آن بآن شخص عنایت میکرد و تکلف نمی کردند در خوردنی و در وقت فاقه و شدت
 جوع سنگ می بستند بر شکم خود با بی طاقت نشوند خدا تعالی آن حضرت را صلعم کلید خزانهاست زمین عطا کرده
 بود پس آن را قبول نه کردند و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت خورده اند زمان با سر که و فرمودند نیک
 نان خوش است سر که و خورده اند گوشت ماکیان و جاری و آن طائری است معروف و دوست میداشتند
 که در او گوشت دست بزد و فرمودند بخورید زیت و در بدن مالید و او را هر آنست که وی درخت مبارک است
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخوردند لبه انگشت و بعد فراغ می پسیدند آن انگشتان را و آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم خورده اند نان جورا با خرمای خشک و خریده با خرمای تر و باوزنگ را با خرمای تر و خرما
 را با مسکه و رغبت میداشتند با شیرینی و شند و آب شسته بخوردند و در میان آب نوشیدن سه بار آوند را از
 دهن جدا کرده دم میگرفتند و چون میخواستند که آب باقی مانده را با صاحب عنایت کنند از جانب راست خود
 شروع میکردند یکبار شیر آشامیدند انگاه فرمودند هر که چیزی را ماکولات خورد و باید که بگوید اللهم ارزقنا خیرا
 منه و هر که شیر آشامد باید که بعد از آن بگوید اللهم بارک لنا فیہ و زودنا منه و فرمودند نیست چیزی که کفایت
 کند به جسم خود دینی و نوشیدنی هر دو غیر شیر و آن حضرت صلی الله علیه و سلم می پوشیدند جامه پشمین و
 در پای میکردند فعل دوخته و پیونکرده و تکلف نمی کردند در پوشیدنی و بهترین جامه مانند یک آنحضرت
 صلعم قمیص بود و چون جامه نو می پوشیدند می گفتند اللهم لک الحمد کما البسته و اسالک خیره و خیر
 ما صنع له و خوش می شدند از جامه های سبز و احیاناً یک چادر می پوشیدند که جسد آن بر آن حضرت نبود
 می بستند دو گوشه او را میان دو شانه خود و نماز گزار و دندوران یک چادر میان کیفیت و آن حضرت
 دو ستار می بستند و می گذاشتند یک طرف آنرا در میان دو شانه خود یعنی شانه می پوشیدند و در جمیع جا

افتاد او مکاتبش ساخت پس بخدمت آنحضرت آمد تا چیزی از مبلغ کتابت سوال کند و اوزن خوش شکل بود آنحضرت فرمودند یا لکنم بهتر ازین ادا کنم از جانب تو مال کتابت و برنی خواهی تراوی با ینمخی راضی شد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن مبلغ ادا ساختند و بنکاح آوردند وفات یافت سال پنجاه و ششم و بنکاح آوردند صفیه را و وی از اولاد حضرت ماروان بود و پسر شد و غسزه و خنجر پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آزادش کردند و آزاد کردن مهر او ساختند وفات یافت سال پنجاه و بنکاح آوردند میثم را و وی خاله خالد بن الولید و عبد الله بن عباس است وفات یافت هجده سال آنحضرت آنجا اورا بنکاح آورده بودند نام آن موضع سرف است سال پنجاه و یکم و بقولی سال شصت و ششم و بر تقدیر اخیر آخر از وراج آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشند وفات داین جماعه مذکورات آنانند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم از سر ایشان انتقال کرده بودند و ایشان بعد آن حضرت صلی الله علیه و سلم باقی مانده بودند غیر غده حجه و بنکاح آوردند زینب بنت خویمه را سال سوم از هجرت و نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم زنده ماندند مگر آنکه دو ماه یا سه ماه انگاه وفات یافت و بجز ایشان جماعه بودند که آن حضرت صلوات الله بر انبیا و آل انبیا کرد و اندک روزی این امر بانجام نرسید از آنجمله فاطمه بنت ضحاک آنحضرت صلی الله علیه و سلم اورا بنکاح آوردند و چون آیه تنخیر نازل شد وی را خنجر کردند و آنکه وصیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد یا دنیا اختیار کنی دنیا را اختیار کرد پس آنحضرت اورا جدا ساختند بعد از آن پیشکش شد و التقاط میکرد و گفت من بربکم که اختیار کردم دنیا را آذ آنجمله شرافت خواهر و حمیه کلی بر من خواستند اورا و دخول نکردند و خواست بخت نزل و وی همان است که بخشیده نفس خود را بآن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی بغیر مهر و در نکاح آمد و بقولی بخشیده نفس خود را به یک بود و اسماء جوینی گویند چون آنحضرت خواستند که دست بوی رسانند گفت ای عوذ بالله منک بخدا می پناهیم از تو پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم مفارقت کردند و حمه بنت یزید و زنی از اغفار و عاتیه بنت طلیحان داینهمه اطلاق دادند قبل از دخول و بنت الصلت و دیگر بدمش از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوی نزدیک شوند و زنی دیگر چون آن حضرت خواستند که نزدیک شوند فرمودند می ای نفسک نفس خود بمن ده گفت هیچ زن نیست نفس خود را بازاری میدهند آنحضرت اورا جدا ساختند و خطبه کردند و زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید دارد و بوی هیچ علت نبوی چون رجوع کرد داغ سفید یافت و خطبه کردند و زنی را از پدرش وی صفت دی بیان کرد و گفت زیاده

هن انشاء انجلنا هن ابکار اعزبا تر با منهن این آیت بحسب اقتضای این حدیث چنین باشد که ما پیدا کنیم
 مومنات را پیدا کردن و دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشانرا از حشران جوان والد اعلم آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم نخست در عقد نکاح آوردند و خیمه بنت خویلد را و سابقان این قصه مذکور شد بعد از آن سوده بنت
 زمعه را و دوی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیر شد و آنحضرت خواستند که طلاق دهند و دوی را پس
 نوبت خود بوالانشه داد و گفت مرا بگردان هیچ کاریست مقصود من آنست که بر اینکجه شوم در ازواج
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن عائشه بنت ابی بکر صدیق را بنکاح آوردند در مکه پیش از هجرت
 بدو سال و بقولی پیش از هجرت بسه سال در ماه شوال و دوی آنوقت شش ساله بود و هم بستر ساختند
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در مدینه در ماه شوال سال دوم از هجرت و دوی نه ساله بود و آنحضرت
 وفات یافتند و دوی هیزده ساله بود و دوی وفات یافت بدینهم هفدهم رمضان سینه پنجاه و هشتم دور
 بقیع مدفون شد و غیر این سینه نفسل کرده اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم پنج بکر را بجز عائشه تزویج
 نکرده اند و کنیت وی ام عبدالدست بعد از آن حفصه بنت عمر فاروق را بنکاح آوردند بر وایتی آمده
 که آنحضرت ویرا طلاق دادند پس نازل شد جبرئیل و گفت که خدایتعالی شمار این را باید که رجعت کنید
 زیرا که حفصه بسیار روزه دار و نماز گزار است و بر وایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجعت کردند
 بجهت نهر بانی بر عمر رضی الله عنه والد اعلم و بنکاح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و دوی در آنوقت
 در حبشه بود و مهر داد و او را از طرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم نجاشی پادشاه حبشه چهار صد دینار و متولی
 نکاح او شد عثمان بن عفان و بقولی خالد بن سعید بن العاص و وفات یافت سال چهل و چهارم و بنکاح
 آوردند ام سلمه را و وفات وی سال شصت و دوم واقع شد و دوی آخرین ازواج آنحضرت ست
 صلی الله علیه وسلم در وفات و بقولی آخرین همه میمونه بوده ست و بنکاح آوردند زینب بنت جحش را
 و دوی دختر عمه آنحضرت بود و او را در عقد نکاح زید بن الحارثه مولی آنحضرت حمل کردند بعد از آن که طلاقش
 داد و انگاه در ازواج طاهرات داخل شد و وفات یافت بدین سال بیستم و دوی اولین ازواج آنحضرت ست
 صلی الله علیه وسلم در وفات بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و اولین کسی ست که برداشته شد بر
 نفس مراد از نفس آنست که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساختند بشکل گمواره تا با ستر تر باشد و بنکاح
 آوردند جویریة بنت حارث را و دوی در غزوه بنی مصطلق اسیر شده بود پس در حصه ثابت بن قیس

و ابو کبشه دوی و دبدر حاضر بود و روزی که عمر رضی الله عنه خلیفه شدند وفات یافت و انیس و شقیه آن
 بقولی و میرا آنحضرت مسلم وارث شده بودند از پدر خود و بقولی و میرا از عبد الرحمن بن عوف بن حریز
 کردند و رباح و ایشار و اورا عریون کشتند و ابو رافع و میرا عباس بنجدست آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم گذرانیده بود و قتی که خبر اسلام عباس رسانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را آزاد ساختند و در نکاح
 وی دادند سلمی را که مولاة آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود پس از وی پسری متولد شد عبد الله نام که نوینده
 امیر المؤمنین علی بود و ابو موثبه و فضاله دوی بشام وفات یافت و رافع این جماعه مذکورین را آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آزاد کرده بودند و معتم که او را رافع جدائی گذرانیده بود دوی کشته شد و زغر وادی
 القری و کزکریه و او را ابو هذیل بن علی یامی پیشکش فرستاده بود آنحضرت او را آزاد ساختند و زید جد بلال
 بن یسار و عبید و طحان و ابوقریطی از هدیه مقوس و و قادیابو و قدومه نام و ابو ضمیمه وی از ننی بود
 و روز خیمین او را آزاد ساختند و ابو عبید بن احمد نام و ابو عبید و سفینه که نخست غلام ام سلمه بود و بعد از آن
 او را آزاد کرد و شرط نمود و مادام که زنده باشد خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کند گفت اگر شرط نمیکردی نیز وفات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمیکردم و ابو شهید و آنجسته که حدی میگفت شتران را و ابو امامه و بعض اهل سیریش
 از بن شمره اند اسامی کنیزگان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نامی دایم رافع و رضوی و دایمیه و ام ضمیمه
 و ماریه و شیرین و ام امین که برکت نام داشت و در کنار داشته بود آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و شمش
 کس از بنی قریظه و میمونه بنت سعد و حفزه و خویله اسامی خادمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نام
 بن مالک و شهید و اسامه و خنران حارثه و ربیع بن کعب سلمی و عبد الله بن مسعود و عقبه بن عامر و بلال و
 سعد و ذکرم یازده نفر که برادر زاده یا خواهر زاده نجاشی بود و یکیش بن شداد بن لیثی و ابو ذر غفاری اسامی
 نگاهبانی کنندگان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سلم بن معاذ روز بدر حراست کرد و ذکوان بن
 عبید بن مسعود و فخر بن سلمه انصاری روز احد حراست کردند و زبیر روز خندق و عباد بن بشر و سعد بن ابی
 وقاص و ابی ایوب و بلال و روادی القری و چون این آیت نازل شد **وَاللَّهُ لَیَغْفِرَ لِمَنْ يَشَاءُ** و الناس
 موقوف داشتند که کسی نگاهبانی کند **اسامی الخیمان** آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجان یا و شامان
 روز کار عمر و بن امیه را بنویس نجاشی فرستادند و نجاشی لقب کسی است که بادشاه حبشه باشد و نام وی حمزه
 بود و ترجمه حمزه بزبان عربی عطیه باشد پس نهاد نامه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بر دوشم خود و فرود

عزیز نام غلام حضرت
 سلمی

کنیزگان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم

خادمان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم

پاسبانان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم

اسامی نگاهبانی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بیان اولاد
آنحضرت

ازین آئنت که گاهی بیارنده ست فرمودند اورا نزدیک خدا هیچ خیر نیست پس ترک کردند و بود مهر
از و اوج آن حضرت پافند و بهم هر زنی را و این قول صحیح اقوال ست مگر ضعیف و آم حبیب چنانکه گذشت
از اولاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی فاطمه است و کنیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بنام وی بود پس آنحضرت را ابوالقاسم میگفتند و عبد الله که طیب طاهر هر دو لقبی است بقولی طیب
غیر طاهر بود و زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه و فاطمه زهرا و زینب دختران آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند این
پسران هر دند پیش از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام دریافتند و مسلمان شدند و این جماعه
هملازلطن غدیری بودند بعد از ان از لطن ماریه قبطیه در مدینه ابراهیم پیدا شد و طفل هفتاد و روزه شده
در گذشت و بقولی هفت ماهه بقولی هیزده ماهه و اولاد آنحضرت همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه
و سلم وفات یافتند الا فاطمه که وفات وی بعد آنحضرت بود شش ماه پس زینب در نکاح ابی العاص
بود و زاده برای وی پسری علی نام که در حالت صغر در گذشت و دختری آمنه نام که چون جوان شد
امیر المومنین علی او را بنکاح آورد و بعد از فاطمه و بعد علی مغیره بن نوفل بن الحارث بن کنانه آورد و از وی
یسری زاده بجای نام و فاطمه رضی الله عنها در نکاح امیر المومنین علی بود و زاده برای وی حسن و حسین و محسن و
رقیه و زینب و ام کلثوم حسن و صغر در گذشت و رقیه نیز قبل بلوغ در گذشت و زینب و عبد الله
بن جعفر بنکاح آورد پس برادر برای وی پسری علی نام و نزدیک وی پس دوام کلثوم را
بنکاح آورد و امیر المومنین عمر پس پسری زید نام برای او و زاده و بعد عمر بن جعفر بنی خواست
بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی عبد الله بن جعفر و رقیه بنت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بود پس برادر برای او پسری عبد الله نام در صغر سن بگذشت و رقیه
وفات یافت روزی که زید بن الحارث بشارت فتح بدر بدین آورد پس عثمان بعد از وی بنکاح آورد
ام کلثوم را و وی نیز در عقد عثمان متوفی شد در ماه شعبان سال نهم و پیش از عثمان رقیه نزدیک عثمان
ام کلثوم نزدیک عقیبه هر دو پسران ابولعب بودند **اسامی اعمام و عمات آنحضرت صلی الله**
علیه و آله و سلم حارث و عثمان و زید و حمزه و عباس و ابوطالب و عبد الله و حنظل و صخر و غداق
و ابولعب و صفیه و عاتکه و اوس و ام کلثوم و حکیم و برة و امیمه ازین جماعه اسلام آوردند و سه کس حمزه و
عباس و صفیه **اسامی موالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم** زید بن الحارث و پسری اسامه و ثوبان

فصل اولاد
آنحضرت
صلی الله علیه و سلم

زید اسامی و اب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اسبان ده راس بودند و اینجا اختلاف هم است
شکلی و بر روی روزنامه سوار بودند پیشانی و قوائم او سفید بودند الا دست راست که بزرگ بدنی بود و او را
فرهی مناسب همواری بدن بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی مسابقت کردند پس سبقت کردند و خوشوقت
شدند و در محضر دهمان است آنکه خزیمه بن ثابت در حق او گواهی داد و بر از از هدایای مقوقس و حیفات هدیه ربیع
و طرب هدیه فزوه جذامی و دو ترو هدیه تمیم داری و ثعلب و ملاح و شجه که او را از تاجران یمن خرید کرده بودند
و سبقت کردند بران ستمه باریس دست رسانیدند بر روی وی و گفتند ما انت الابرار و بجر اسب کشاده گام
و جلد و را گویند و از استرسه راس دلدل از هدایا مقوقس دی اودل استری است که در اسلام بر سوار شدند
و نفقه قبول فرمودند از از ابی بکر صدیق و ائلیته هدیه پادشاه ایله و در سر کار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در از گوشتی
بود که او را یغفور گفتند و نقل کرده نشده که از جنس گاو و حیرت در سر کار آن حضرت بوده باشد و آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم بیت ناقه شیر دار بودند در غابه و آن موضعی است که برب مدینه و هدیه فرستاد بوسه
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن عبادة ناقه شیر دار از موشی بنی عقیل در نزدیک آن حضرت صلی الله
و سلم ناقه بود قصوی نام که بر وی هجرت کرده بودند و چون وحی نازل میشد هیچ چیز بر نمیداشت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم الا قصوی گویند و عضا بن عبد الله نیز نام وی است یکبار روزی با شاعر عربی دو ایندند شتر
سبقت کرد و اینجی بر مسلمانان شان آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند لازم است بر الدنقالی که هیچ چیز از امور دنیا
غالب نیاید الا وقتی او را مغلوب سازد و در سر کار آنحضرت صلی الله علیه وسلم راس از زیر میبود و بر وی بود که برای شیر
خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص میا کرده بودند و در خروسی بود سفید و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه
و سلم نه شمشیر بودند از اینجمله و الفکار که از غنائم بدر از اموال بنی الحجاج بدست آمده بود و آن حضرت صلی الله
علیه وسلم خواب دیدند که گویا در طرف دی شکستی افتاده است و تعبیر کردند که مسلمانان را نه سختی و رخواهد داد و
آن صورت روز احد محقق شد و سه شمشیر از اموال بنی قینقاع بدست آورده بودند قلعی و تبار و جفت و از آنجمله
شمشیر تا میزد و در توب بودند و دیگری که از پدر خود میراث یافته بودند و غضب که سعد بن عبادة گذرانیده
بود و غضیب که وی اول شمشیری است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را حمل کردند و پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چهار نیزه بود نام یکی منی و سکنه نیزه باقی از بنی قینقاع بدست آمده بودند و نیم نیزه بود که برداشته
میشد و بر وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عیدین و چون یکی بود سر کج بقامت یکد زراع و نیم عصا که دی را

آمد از تخت و نشست بر زمین در اسلام آورد و وفات یافت در ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال نهم
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم غایبانه بر دی نماز جنازه گزارد و در حین کبلی را بسوی پادشاه روم دوی هر قل نام داشت
 پس ثابت شد نزدیک وی بدلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قصد اسلام کرد قوم دی بادی موقت
 نکردند و ترسید از آنکه اگر اسلام آورد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن حذافه را بسوی کسری
 پادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامه آنحضرت را پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند خدا تعالی
 پاره پاره کند و پادشاهی او را پس عنقریب کشته شد و حاکم ابن ابی بلتعنه را بسوی مقوقس فرستاد و
 مقوقس لقب کسی است که صد اسکندریه در تصرف او باشد پس نزدیک آمد باسلام و هدیه فرستاد و بخدمت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ماریه قبطیه و شیرین و استر سفید که دُلُکُل نام داشت و بقولے هزار دینار و
 بیت جامه نیز و عمر بن العاص را بسوی حبیرو عبد الله پسران جلدی پادشاهان عمان پس هر دو سلمان
 شدند و مانع نیامدند عمر و از آنکه از رعیت زکوة گیرد و در میان ایشان قضا کند پس عمر و در میان ایشان
 می بود تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم وفات یافتند و سلیمان بن عمر و را بسوی هوزقه بن علی رئیس یاسه
 پس وی اگر ارام سلطنت کرد و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتم فرستاد که چه نیک جیس سزی است آنچه
 شما بسوی وی میجو انید من خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعضی تصرف در امر خلافت دهید پس
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبول نه فرمودند و هوزقه سلمان نشد و شجاع ابن وهب را بسوی حارث غسانی پادشاه
 بلخ که شهر است از شام پس بر تافت نامه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم گفت من بالشکرا و انه آن جهت بخوار
 پادشاه روم از من نمیگردد و ما جرجن امیه البیهی حارث حمیری و یحیی فرستاد و نمایان آنحضرت را
 بسوی منذر بن سادی پادشاه حرمین پس سلمان شد و ابو موسی اشعری و معاوی بن جبل را بسوی یمن پس
 سلمان شدند رعیت یمن و پادشاهان ایشان بغیر قتال **اسامی نویسندگان آن حضرت**
 صلی الله علیه و سلم خلفاء را بعد از او بن فہیره و عبد الله بن ارقم و ابی بن کعب و ثابت بن قیس بن شماس
 و خالد بن سعید و خطبہ بن ربیع و زید بن ثابت و معاویہ و شریح بن حصه **اسامی نجیبای آنحضرت**
 صلی الله علیه و سلم یعنی آنانکه بزیادت عنایت مخصوص بودند خلفای اربعه و حمزه و جعفر و ابوذر و مقداد
 و سلمان و خدیجه و عبد الله بن مسعود و عمار و بلال **اسامی عشره مبشره** خلفای اربعه و سعد بن ابی
 وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و طلحہ بن عبید الله و ابوعبیدہ بن الجراح و سعید بن

آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در ایام حیات خود
 فرستاد و نمایان
 آنحضرت را

فاسمی
 نویسندگان
 آنحضرت

فاسمی
 مخصوصان
 آنحضرت
 فاسمی
 مبشره

عرجون میگفتند و عصای باریک که او را مشوق میگفتند و چهار کمان و یک ترکش و ترسی که بر روی
 صورت کمرگس ساخته بودند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزم هدیه آمد آنحضرت صلعم و دوست خود را
 بر روی نهادند پس آنصورت معروم شد آنس گفت رضی الله عنه اقل و قبیعه شمشیر آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم از سیم بود و در میان نعل و قبیعه چند حلقه سیم بود و قبیعه چیزی است که نزدیک مقبض از سیم و جز آن
 سازند و نعل چیزی است که جانب باریک شمشیر از سیم و غیر آن سازند و پیش آنحضرت دوزره بودند که آنها
 را از سلاح نبی قینقام بدست آوردند یکی سحریه و دیگر فسه در زبانی بود که او را ذات افضل میگفتند پوشیدند آنرا
 در روز خنیم و گویند که نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم زره حضرت داود علیه السلام بود آنکه ایشان روز
 قتل مالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت خودی بود که او را دلبسوغ میگفتند و پیش آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم کمر بندی بود و از ایدم در کوه حلقه از سیم و نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم سفید بود و چون آنحضرت
 وفات یافتند گذاشتند و جامه جبره جبره نوعی است از جامه های یمن و ازاری بجایی و دو جامه صحاری و
 قمیصی صحاری و قمیصی سحلی و جنبه بینه و نیمه یعنی چادر عذار گویی سفید و چند کوفته خرد و غیر بلند سه یا چهار و
 لمانی رنگین بورتش و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظرفی از جرم بود که در وی می نهادند آئینه و شانه علاج
 و سرمه و دان و مقراض و سواک و فراش آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جرم بود و شوال بجای پنبه لیف خرما
 بود و قدحی بود که سه موضع بصفای سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله از سنگ آوندی کلان از صفر که در ک
 حنا و وسمه میاخذند تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر سر می نهادند و وقتی که در سرفر حرارت می یافتند و پیاله بوی
 از شیشه و آوندی بود و میا بر آغسل از صفر و پیاله بود کلان و پیاله بود که بوی صدقه فطری پیوند و چهارم
 حصه صلح بود و انگشتری بود از سیم که نگین دی هم از کبود بر آن کلمه محمد رسول الله گفته بودند و بلقولی و کرا از آهن
 بود و جای وصل نگین با حلقه نیم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو موزه ساده بدنه
 فرستاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم پوشیدند آنها را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گلبی بود سیاه
 و عمامه که او را سحاب میگفتند و پیش آنحضرت دو جامه بودند برای نماز جمعه بجز آن جامه ناکه سائر ایام
 نمی پوشیدند و رمال بود که می مالیدند آنرا بر روی بعد وضو و از جمله **محرمات** آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم قرآن است و او بزرگترین محرم است هیچ بشری مثل یک سوره از آن نتواند آورد و خبر داد از اخبار
 گذشته و آینده مطابق واقع و از آنجمله شش صدر است که در زمان خود سالی ملائکه سینه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نگاهداشتند و

معصوم
 باغ نباتت
 شکر کجک
 بین باشد
 از آن جامه
 رنگ که پوشیدند

فاجات
 آنحضرت
 صلعم

و آنرا بجملة آنت که خبر دادند با آنکه جامعه از امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دریا غرق شدند که دوام
 حرام از ایشان است پس همچنان واقع شد و آنرا بجملة آنت که خبر دادند که عثمان را رضی الله عنه بلاس
 شدید پیش خواهد آمد پس اینصورت واقع شد و در همان بلا مقتول شدند و آنرا بجملة آنت که انصار را
 فرمودند که شمارا پیش آید بعد از من آنکه دیگران را بر شمار ترجیح خواهند داد پس این صورت در زمان
 معویه رضی الله عنه واقع شد و آنرا بجملة آنت که در حق حسن رضی الله عنه فرمودند این فرزند من سید است
 و نزدیک است که خدا یتعالی صلح افکند بیدب ی در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان پس همچنان
 واقع شد و آنرا بجملة آنت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند بقتل هو و عنی کذاب نبی که کشته شد و با آنکه کشته او
 کیست و وی در صنایع و که شهری است بهمن و آنرا بجملة آنت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند ثبات
 بن قیس را بعیش حمید او قتل شهید از زندگانی کند در حالیکه ستوده باشد و کشته نشود در محالے که
 شهید باشد پس شهید شد و روز یامه و آنرا بجملة آنت که مرتد شد مردی و پیوست بمشرکان پس
 خبر رسید بآن حضرت صلی الله علیه و سلم که او بمرد فرمودند که زمین او را قبول نخواهد کرد پس هر بار
 که دفن میکردند زمین او را بیرون می انداخت و آنرا بجملة آنت که شخصی بدست چپ طعام میخورد و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمودند بدست راست بخور او بهانه کرد که نمی توانم که بدست راست خورم فرمودند
 تو انائی مباد ترا پس بعد از آن نتوانست که دست راست بردارد و بسوی دامن خود و آنرا بجملة آن است
 که داخل شدند و رفیع مکہ در سجد احرام و بتان حوالی کعبه معلق بودند و بدست آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 چوبکی بود پس اشارت میکردند بآن چوبک و میفرمودند جبار الحق و زهقی الباطل و آن بتان می افتادند
 و آنرا بجملة است قصه مازن بن عضوبه و حاصل قصه آنست که وی از جوف صغری این کلمات بشنید یا مازن
 اَسْمِعْ قَصًّا فَطَرْتُ لِي وَ لَكِنْ سَفَرْتُ بِوَيْتِي مِنْ مَضَرٍّ بِدِينِ اللَّهِ الْكَبِيرِ فَدَخَلْتُ خَيْمَتَيْنِ حَجْرًا تَلَمَّ مِنْ حَرِّ سَفَرٍ
 و بار دیگر این کلمات شنید اَقْبِلْ اِلَيَّ وَ اَقْبِلْ اَسْمِعْ مَا لَا يَحْجُلُ + بِدِينِي الْحَرَسَلُ + بِوَيْتِي مُنْزَلٍ + فَاِنْ مِنْ بَرَكَةٍ
 تَعْمَلُ + مِنْ حَرِّ نَارٍ تَعْمَلُ + وَ قَدْ دَخَلْتُ الْجَنْدَلَ + و این معنی او را بر اسلام آورد و آنرا بجملة است قصه سواد بن
 قارب و حاصل این قصه آنست که وی در جاهلیت کا هن بود که جن و دے را از حوادث مستقبله خبر میدادند
 جن وی سه شب دی را از بخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنکه اتباع دین آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 البته می باید که خبر داد بموجب این خبر آمده مسلمان شد و آنرا بجملة آنت که گواهی داد و سوا را به نبوت

و از آنجمله آنست که استقامت و ندب پس پیوسته یکمعتنه باران می آمد بعد از آن دعا و مرغ باران کردند پس
 منقطع شد سحاب فی الحال و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا کردند بر علت بن ابی لب
 بهلاک پس او را شیه بخت در روز و راز و انوار ^{۱۲} شام و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعرابی را
 دعوت فرمودند باسلام گفت هیچ گواه هست بر آنچه میگویند فرمودند آری این درخت گواهی خواهد داد بعد
 از آن درخت را طلبیدند پس پیش آمد از او گواهی خواستند گواهی دادسته نوبت بعد از آن بجای
 خویش رجوع کرد و از آنجمله آنست که امر کردند در درخت را که جمع شوند پس حبه شدند بعد از آن متفرق شدند
 و از آنجمله آنست که امر کردند انس را که برود بسوی دشمنی چند از خرماد و گویا ایشان را که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم میفرمایند شمارا که فراهم آئید پس بهم آمدند پس چون از قضای حاجت فایز شدند فرمودند پس
 را که ایشان را بگوید که بجای خویش بروند پس بجای خویش رفتند و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم خواب رفتند پس دشمنی زمین را کافه کافه نزدیک آنحضرت صلعم آمد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 استا چون آنحضرت صلعم بیدار شدند اصحاب قصه را عرض رسانیدند فرمودند که این دشمنی است که اذن خواست
 از پروردگار خود که سلام کند بر من پس خدا تعالی او را اذن داد و از آنجمله آنست که سلام کردند بر آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم سنگ و درخت در آن شبها که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبعوث شدند که السلام علیک
 یا رسول الله و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که من می شناسم سنگی را که در مکه بر من
 سلام میکرد پیش از آنکه مبعوث شوم و از آنجمله آنست که چون برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسبر ساخته شد
 ستوانی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی تکیه کرده خطبه میفرمودند ناله و فریاد کرد و از آنجمله آنست که تسبیح گفتند
 سنگی بزره در دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم و همچنین طاعت تسبیح گفت و از آنجمله آنست که کافران برای
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گوشت بز نر مختلط کردند پس خبر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم را آن بزرگ درو
 زهرست و از آنجمله آنست که شتر میبش آنحضرت صلی الله علیه و سلم شکایت کرد که مالکان او طلف کم میدهند
 و کار بسیار میبندد و از آنجمله آنست که ماده آهو بخدمت آنحضرت التماس کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 دیر از قید خلاص کنند تا شیر و بدهد و بچه خود را بعد از آن باز آید پس آنحضرت صلعم او را خلاص ساختند
 و او بشهادتین لفظ کرد و از آنجمله آنست که خبر کردند روز بدر که فلان کافر اینجا شمشیر خواهد شد و فلان آنجا
 پس تجاوز نکرد و یکس از ایشان از آن محل که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برآه او تعیین فرموده بودند

علت طلب باران
 نذر و نیت طلبه
 جموعی از کبک
 گفتار از جموع
 آسمان و در آن
 و فتنه و جبهه
 بجهت خود و آن
 از نیت باران

یامه آن را شنید پس آورد زنی از اهل آنجا کوک خود را نزد یک سبیل کذاب و او درت رسانید
 بر او پس آه کوک کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و ازان جمله آن است که بفکست
 روز بد شمشیر محمشه پس عطا کردند آن حضرت صلی الله علیه و سلم پنج همیمه پس گشت آن پنج شمشیر
 و ماند نزدیک او از آنجمله آنست که در خندق پشته پیش آمد که هر چند گلندی زدند در و س افتد نمی کرد
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدست خودش زدن پس گشت تل که از سیم باشد و ازان جمله آن است
 که دست رسانید ز بیای الی رافع که شکسته بود پس درست شد گویا پنج کاره بیاری نداشت و معجزات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازان زیاد تر اند که کتابی اعاطه آن کند یا دفری جمع نماید و وفات
 یافتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد ازان که نصبت و سیال رسیده بودند و غیر این نیز روایت
 کرده اند و در شب و قنیکه گرم شد چاشت بتاریخ دو از دهم از ربیع الاول و بیمار ماندند چهارده روز
 و مدفون شدند شب چهارشنبه و چون نزدیک شد موت بود نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیاله
 آب پس داخل میکرد روی دست خود را مسح میکردند بوی روی خود را می فرمودند اللَّهُمَّ اغْنِ عَلَيَّ
 سَكَرَاتِ الْمَوْتِ خذ و نذا و کن مرا بر شقیتهای مرگ و چون مقبوض شدند معاصران آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم را بچادر جسم پوشیدند و بقولی و شنگان این چادر را انداخته بودند و در آنوقت بعضی اصحاب از فرط
 بی طاقتی انکار موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و این از عمره منقول است و عثمان رضی الله تعالی عنه
 گنگ شد و علی کرم الله وجهه جا مانده شد و در اصحاب پنجکس ثابت تر از عباس و ابوبکر صدیق رضی الله
 تعالی عنهما نبود بعد ازان مردمان از دروازه حجه شنیدند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل ندید
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم طاهر و مطهر اند بعد ازان آوازه دیگر شنیدند که آنحضرت را غسل دهید که
 گوینده حرف اول شیطان بود و من خضرم و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کرد باین کلمات اِنَّ فِي
 الْمُدَّةِ عَزَاءَ مَنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَ عِلْفًا مِنْ كُلِّ مَالِكٍ وَ دُرَّ كَامِنْ كُلِّ قَائِمٍ فَبِالْهُدَى فَتَقَوُا وَ اِلَيْهِ فَارْجِعُوا فَاَنْ
 الْمَصَابِ مِنْ حُرْمِ الثَّوَابِ مُعْشِشٌ اَكْثَرُ مِنْ نَزْدِكِ خَدَايَتِغَالِي دَلَالَسَاتِ از هر مصیبت و دعوی ست از
 هر میرنده و تاوانی ست از هر فوت شونده پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی وی رجوع نماید تحقیق مصیبت
 زده آنست که از ثواب مصیبت محروم شود و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جامه با از تن
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکشند یا با جامه با غسل دهند پس خدا تعالی بر ایشان خواب را مسلط کرد

فیه
 وفات
 پیوسته

آنحضرت صلی الله علیه وسلم واز آنجمله آنست که آنحضرت خورایندن هر کس را از یک صلح جو در غزوه خندق پس همه سیر شدند و طعام زیاد بود و از حال اول و از آنجمله آنست که توشه لشکر با خربسید پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع فرمودند بقایائی توشه و دعای برکت کردند بعد از آن قسمت کردند آنرا در میان همه لشکر پس کفایت کرد همه را و از آنجمله آنست که آورد ابوهریره بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یک مشت خرما و گفت یا رسول الله دعا کن برای من درین خرما به برکت پس دعا کردند ابوهریره گفت انرا در انبان کردم و هر چند بر می آوردم تمام نمیشد چندین وقت در راه خدا صرف کردم و همیشه از آن میخوردم و میخورانیدم تا آنکه عثمان رضی الله عنه کشته شد آنگاه برکت مغفوق گشت و از آن جمله آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم دعوت کردند اهل صفه را برای یک پیاله از بیره ابوهریره رضی الله عنه گفت که پیش منی آدم و متعرض میشدم تا مرا اینز خوانند تا آنکه بر فاستند قوم و بنود در پیاله مگر اندک در کنار تا و س پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن را جمع کردند یک لقمه شد آنرا بر انگشتان خود نهادند و فرمودند بخور برکت نام خدا گفت ابوهریره قسم بخدا که میخوردم از آن تا آنکه سیر شدم و از آنجمله آنست که جاری شد آب از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه قوم آشناسیدند و وضو کردند و ایشان هزار و چهار صد کس بودند و از آنجمله آنست که آوردند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیاله که در وی فی الجمله آب بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که انگشتان خود را در آن پیاله بزنند و ی گنجایش نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار انگشت در آن نهادند و فرمودند یاران بیایید پس همه وضو کردند و ایشان میان هفتاد و هشتاد بودند و از آنجمله آنست که در غزوه تبوک وارد شدند بر ابی اندک که یک کس را سیراب کند و لشکر تشنه بود پس شکایت کردند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گرفتند تیری از ترکش خود و فرمودند این تیر را در آن آب بزنایند پس جوش زد آب و سیراب شدند اهل لشکر و ایشان سی هزار کس بودند و از آنجمله آنست که شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آب چاه ایشان شورست پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم با جماعه از اصحاب تا آن که ایستادند بر چاه ایشان و آب دهن خود انداختند در آن چاه پس جاری شد آب شیبین هر چند آب می کشیدند منقطع نمی شد و از آنجمله آنست که آوردن بنی نجومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوک خود را که کل شده بود پس دست رسانیدند بر روی پس هوا گشت موی سر او و در شد بیمار س او و اهل

